

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۲۸ آذر ۱۳۹۶

موضوع کلی: قاعده حرمت اعانه بر اثم

موضوع جزئی: ادله قاعده_ دلیل اول: آیه_ اشکال اول و دوم و بررسی آن‌ها مصادف با: ۳۰ ربیع الاول ۱۴۳۹

جلسه: ۱۲

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

بخش اول مطالب پیرامون قاعده حرمت اعانه علی الاثم که پیرامون مفهوم شناسی این قاعده بود گذشت، درباره معنای اعانه و اثم به تفصیل صحبت کردیم و قیودی که در صدق مفهومی اعانه دخیل است را مورد بررسی قرار دادیم، درباره معنای اثم هم همینطور، حال نوبت بحث از مستندات این قاعده است.

ادله قاعده اعانه بر اثم

به ادله اربعه برای این قاعده استناد شده است، آیه، روایت، اجماع و عقل.

دلیل اول: کتاب

اما از کتاب به آیه دوم سوره مائده تمسک شده است، «لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ ... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»، در مورد شأن نزول این آیه مطالبی گفته شده است:

طبق روایتی از امام باقر(ع) این آیه در مورد مردی نازل شده که به مدینه وارد شده بود تا طعام خود را بفروشد، نزد رسول خدا(ص) آمد و در محضر رسول خدا مسلمان شد، بعد که از مسجد بیرون رفت، پیامبر به اصحاب فرمود: او با قیافه کفر آمد و با مکر و حيله خارج گردید، بعداً در یمامه از اسلام خارج شد و در ماه ذی القعدة دوباره با یک قافله‌ای که مطاع آن طعام بود برگشت، اصحاب به استناد آنچه که از پیامبر به یاد داشتند می‌خواستند به او حمله کنند و این آیه نازل شد و مردم منصرف شدند.

برخی شأن نزول دیگری گفته‌اند که این درباره بعضی مثل قریش و بنی کنانه و بنی عامر بن صعصعه وارد شده است. که در ایام جاهلیت، و در ماه حرام اموال مردم را غارت می‌کردند و آنها را می‌کشتند و جنگ می‌کردند، اما آن چه معروف است این است که پیامبر، در حدیبیه به همراه اصحاب از رفتن به مسجد الحرام و داخل شدن در مسجد الحرام برای عمره منع شدند، این موضوع خیلی برای پیامبر و اصحاب پیامبر سنگین بود، بعداً که مسلمین مکه را فتح کردند و مشرکین می‌خواستند به مسجد الحرام بیایند، اصحاب خدمت رسول خدا عرض کردند، یا رسول الله ما این مشرکین را به تلافی کسانی که ما را از ورود به مسجد الحرام منع کردند، منع می‌کنیم، این آیه نازل شد که «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ».

به هر حال در این آیه نهی شده است از تعاون بر اثم و عدوان، معنای اثم که گذشت، اثم عبارت بود از گناه و معصیت، عدوان از ریشه «عدو» به معنای عبور و تجاوز از حد می‌باشد، در کتب لغت مثل معجم مقاییس اللغة^۱، العین^۲، صحاح^۳، عمدتاً عدوان را به همین معنا و از ریشه عدو گرفته‌اند. در معجم مقاییس اللغة آمده است «و هو يدل علی تجاوز الشیء، و تقدم لما ینبغی أن یقتصر علیه»، یا مثلاً در برخی از کتب لغت آمده است که عدوان به معنای ظلم روشن و آشکار است. بطور کلی عدوان ظلم است و تعدی به حقوق دیگران، حال این اعم است از حق الناس و حق الله، اگر ما معنای عدوان را معنای عام بگیریم، آنوقت مرادف با اثم می‌شود، اثم هم یعنی نافرمانی و معصیت خدا و هم تعدی از حدود و حقوق الهی و هم حدود و حقوق مردم، عدوان هم ظلم و تجاوز الشیء است، عبور از حد یک شیء، این هم شامل تعدی به حق الناس می‌شود و هم تعدی به حق الله، طبق این احتمال که دایره عدوان را اعم بگیریم، شامل حق الله هم است، لذا با اثم مرادف می‌شود، اما شاید بهتر این باشد که عدوان را در اینجا به معنای تعدی و تجاوز به حدود و حقوق مردم بگیریم، چون قبل از آن بحث از اثم و نهی از تعاون بر اثم است، برای اینکه تکرار پیش نیاید و لفظ بدون جهت ذکر نشود، بهتر این است که در اینجا ما مقصود از عدوان را ظلم روشن به حدود و حقوق دیگران یعنی حق الناس بدانیم.

علی‌ای حال اجمالاً مضمون این آیه نهی از تعاون بر گناه و معصیت و تعاون بر ظلم و تعدی بر حقوق دیگران است.

سوال:

استاد: ما نگفتیم اجمالی در آیه وجود دارد، عرض ما این بود که معنای عدوان دایر بین دو احتمال است، یکی اینکه عام باشد تا مرادف با اثم شود، یا معنای خاص بگیریم که تکرار بدون جهت نباشد، بر این اساس عرض ما این است که این از مصادیق عطف خاص بر عام می‌شود و علت ذکر این خاص به جهت اهمیت و خصوصیتی است که دارد و خواسته جداگانه هم ذکر شود.

سوال:

استاد: اثم به حسب وضع لغوی و استعمالات عرفی و حتی استعمالات شرعی، چه در قرآن و چه در روایات، شامل هر دو می‌باشد، عدوان هم همینطور، الان در اینجا ما اثم را به چه دلیل حمل کنیم بر خصوص گناه به معنای نافرمانی خدا و تعدی به حق الله؟

سوال:

استاد: تقابل بین اینها وجود دارد ولی خصوصیتی ندارد که ما از قرائن آن دو مورد بخواهیم این را استفاده کنیم، این احتمالی هم که شما می‌گویید احتمال قابل توجهی است، اینکه از اثم خصوص تعدی به حق الله استفاده شود و از

۱. ج ۴، ص ۲۴۹.

۲. ج ۲، ص ۲۱۳.

۳. ج ۹، ص ۲۴۱۹.

عدوان خصوص تعدی به حق الناس احتمال خوبی است، ولی در باب عدوان چه بسا این احتمال قوی‌تر است نسبت به اثم، عدوان شاید به حسب وضع و به حسب استعمالات، بیشتر در تعدی به حق الناس استعمال شد است، در مورد اثم اینگونه نیست، لذا ضمن اینکه این احتمالی که شما می‌فرمایید، احتمال قابل توجهی است، ولی استعمالات عرفی و شرعی شاید مساعد آن نباشد.

علی ای حال تقریب استدلال به این آیه است که در این آیه نهی از تعاون و همکاری و کمک بر اثم و عدوان شده است، و نهی هم دلالت بر حرمت دارد، ظهور نهی در تحریم است، پس به استناد این آیه می‌توانیم بگوییم «لا تعاونوا علی الاثم»، ای «حرمة الاعانة علی الاثم»، تعاون بر اثم نکنید یعنی یکدیگر را در گناه و بر گناه یاری نرسانید، لذا اعانه بر اثم به استناد این آیه حرام است.

بررسی دلیل اول: آیه

در اینجا شاید تقریباً پنج اشکال نسبت به استدلال به این آیه شده است.

اشکال اول

اشکال اول که خیلی مهم نیست و از آن سریع عبور می‌کنیم، این است که اگر به شأن نزول این آیه نگاه کنیم به درد استدلال نمی‌خورد. این آیه در خصوص کاری بود که مشرکین با مسلمانان کرده بودند و آنها مانع ورود مسلمانان به مسجد الحرام شده بودند، مسلمانان هم به تلافی آنها می‌خواستند از یک گروه دیگری انتقام بگیرند و چه بسا می‌خواستند شدید تر برخورد کنند، آیه نازل شد که کاری که دیگران کرده اند، دشمنی و ظلمی که دیگران به شما کرده‌اند این باعث نشود که شما از روی دشمنی با آنها، وارد درگیری شوید و انتقام بگیرید و آنچه که در ادامه آیه آمده است.

لقائل ان يقول، این آیه «لا تعاونوا علی الاثم و العدوان» یا مربوط به همان مورد آیه است یا در واقع نهی می‌کند از تلافی کردن دشمنی، از انتقام، یعنی در واقع منع می‌کند از انتقام و دشمنی به خاطر کار زشت و تعدی که دیگران انجام داده‌اند.

پس این یک اشکال است که با خصوصیت مورد می‌خواهد نهی تحریمی را مختص به خصوص مورد آیه کند یا نهایتاً از انتقام گرفتن نهی کند.

بررسی اشکال اول

اساساً شأن نزول هیچگاه باعث اختصاص خطاب به مورد نمی‌شود، نه شأن نزول و نه سبب نزول و نه مورد آیه، هیچکدام باعث تخصیص خطاب به آن مورد نمی‌شود، ما هستیم و این خطاب «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» این خطاب با قطع نظر از مورد و شأن نزول باید مورد بررسی قرار بگیرد، بعلاوه اگرچه مورد آیه نهی از عمل تلافی جویانه مسلمین در برابر آنها است، ولی نهی و جمله «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»، یک دستور

کلی است و می‌گوید در هر اثم و عدوانی نباید تعاون داشته باشید، اصلاً ظاهر آیه هم حتی مساعد این معنا نیست که بخواهیم این را اختصاص به مسئله تلافی و انتقام کنیم.

سوال:

استاد: آیه این است « لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»، این « أَنْ صَدُّوكُمْ» دارد شنان آن قوم را توضیح می‌دهد و می‌فرماید: شنان آنها که شما را نگذاشتند وارد مسجد الحرام شوید، « لا يَجْرِمَنَّكُمْ ... أَنْ تَعْتَدُوا»، اینکه با آنها به عداوت برخیزید.

اشکال دوم

اشکالاتی را محقق ابروانی کرده است، دو اشکال کرده است که باید هر دو را ذکر کنیم، اشکال دوم در واقع اشکالی است که محقق ابروانی کرده است.

ایشان می‌فرماید: نهی در آیه نهی تنزیهی است نه تحریمی، لذا دلالت بر کراهت می‌کند، دلیل بر این ادعا ظهور قسمت قبلی آیه در استحباب است، « تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»، دال بر استحباب تعاون و اعانه بر بر و تقوی است، چون یقیناً از خارج و به ادله مختلف می‌دانیم اعانه بر بر و تقوا واجب نیست و مستحب است، آنوقت وحدت سیاق اقتضا می‌کند که لا تعاونوا هم بر کراهت حمل شود، پس اصل دلیل محقق ابروانی این است که وحدت سیاق اقتضا می‌کند که این حمل بر کراهت شود اگر حمل بر کراهت شد دیگر نمی‌تواند مستند قاعده قرار بگیرد.

بررسی اشکال دوم

این اشکال هم قابل جواب می‌باشد. چون اساساً وحدت سیاق تا زمانی اعتبار دارد و قرینیت دارد که قرینه‌ای بر خلاف آن نباشد، پس ابتدا وحدت سیاق صغریاً باید محقق شود، بعد ما قرینه‌ای هم بر خلاف آن نداشته باشیم، اگر این دو مطلب تمام شد، یعنی سیاق واحد بود و قرینه‌ای بر خلاف آن نبود، آنوقت ما می‌توانیم به استناد آن فرمایش محقق ابروانی را بپذیریم، در حالی که فی کلیمما نظر، یعنی در اینجا اولاً سیاق واحد نیست ثانیاً بر خلاف آن قرینه وجود دارد.

اینکه می‌گوییم سیاق واحد نیست برای این است که وحدت سیاق جایی است که هر دو جمله مشتمل بر امر یا نهی باشد، ولی اگر یکی امر و دیگری نهی باشد نمی‌توان گفت که سیاق واحد است چون مفاد امر بعث بر ایجاد شیئی است و مفاد نهی زجر از ایجاد شیئی، مثلاً اگر بگوید «اغتسل للجمعة و الجنابة» می‌توانیم بگوییم چون اغتسل للجمعة دال بر استحباب غسل جمعه است، وحدت سیاق اقتضا می‌کند که اغتسل للجنابة را هم دال بر استحباب بدانیم، در اینجا وحدت سیاق محقق است و سیاق واحد می‌باشد و هر دو امر است، لذا می‌توانیم امر به غسل دومی را حمل بر استحباب کنیم، ولی در اینجا یکی امر است و دیگری نهی، اگر امر دال بر استحباب بود، لزوماً نهی دال بر کراهت نیست به اعتبار اینکه سیاق واحد است، اصلاً سیاق اینها واحد نیستند.

سوال:

استاد: ما خارجاً می‌دانیم که اعانه بر و تقوی مستحب است اما واقعا در اینجا می‌توانیم بگوییم سیاق این دو واحد است؟ ما داریم مسئله صغروی سیاق را بررسی می‌کنیم و می‌گوییم سیاق واحد این است که یک جمله‌ای باشد هر دو امر یا هر دو نهی باشد، شما با استفاده از قرائن دیگر این استنتاج را می‌کنید، سیاق واحد یک مختصاتی دارد، در یک جمله که یکی مثبت و ایجابی و دیگری سلبی است، یکی امر است و دیگری نهی، یکی شما را تحریک می‌کند به سمت چیزی، یکی دارد شما را باز می‌دارد، شما می‌خواهید بگویید تحریک کردن آن رجحان دارد و باز داشتن آن مرجوح است، به چه دلیل این را می‌گویید؟ مگر نمی‌تواند در اینجا بگوید این کار را بهتر است انجام دهید، ولی این کار را نباید انجام دهید، لذا سیاق واحد در اینجا از نظر صغروی تحقق ندارد. پس سیاق واحد یعنی هر دو مشتمل بر امر یا هر دو مشتمل بر نهی می‌باشند، در حالی که در اینجا اینگونه نیست.

بعلاوه اساساً اینها دو جمله مستقل هستند و جمله واحد نیستند، سیاق فی جمله واحد یا سیاق در جایی که مجموع آن یک جمله به حساب بیاید می‌تواند واحد باشد، اما دو جمله مستقل هستند و هر کدام در مقام بیان چیزی هستند، بله اینها متتابعاً آمده‌اند اما صرف تتابع دو جمله در ذکر این باعث وحدت سیاق نمی‌شود. لذا اصل صغرای وحدت سیاق در اینجا مخدوش است.

مطلب دوم اینکه اگر اصل وحدت سیاق موضوعاً محقق شد اعتبار آن تا زمانی است که قرینه بر خلاف آن نباشد، در اینجا ما قرینه بر خلاف داریم، یعنی قرائن متعددی داریم که دلالت بر نهی تحریمی می‌کند، پنج قرینه در این آیه وجود دارد که به اکثر این قرائن امام (ره) در مکاسب محرمة اشاره کرده اند.^۱

سوال:

استاد: سیاق واحد را با غرض واحد، با مقصود و موضوع واحد اشتباه نکنید، اینکه شما می‌فرمایید درست است، گوینده و متکلم وقتی صحبت می‌کند موضوع سخن آن واحد است، وحدت موضوع غیر از وحدت سیاق است، برای همان موضوع ممکن است چندین جمله بکار ببرد و احکام متعدد را بکار ببرد، وحدت موضوع غیر از وحدت سیاق است، وحدت غرض و هدف ربطی به وحدت سیاق ندارد، همه اینها وجود دارد اما در عین حال می‌تواند در یک کلام و سخنرانی نیم ساعته ده‌ها جمله بکار ببرد که هر کدام از اینها آثار و عوارض متفاوتی داشته باشد، مخاطبانش متفاوت باشند، موضوعات فرعی گوناگون داشته باشد.

^۱ . مکاسب محرمة، ج ۱، ص ۱۹۷.

قرائن دلالت بر نهی تحریمی

اما قرائنی که بر نهی تحریمی دلالت می‌کند:

۱. صدر آیه: «لَا تُجَلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ»، همه اینها نهی تحریمی هستند.

۲. سراغ خود آیه که می‌آییم تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند که این نهی، نهی تحریمی باشد، موضوع اثم و عدوان با تحریم متناسب است، مسئله گناه و معصیت و بغضی که خداوند تبارک و تعالی نسبت به گناه و معصیت دارد، مبعوضیتی که عدوان نزد خداوند دارد، تعدی بر حقوق مردم، این با تحریم سازگارتر می‌باشد، یعنی وقتی ما نگاه می‌کنیم این همه اهتمام نسبت به پرهیز از گناه و معصیت و این همه شدت در رابطه با منع از تعدی به حقوق مردم این با نهی تحریمی مناسب است نه نهی تنزیهی، این خیلی بعید است که خداوند بگوید بهتر است نافرمانی من را نکنید، بهتر است به حقوق مردم تجاوز نکنید، و اگر تجاوز کردید عقاب هم ندارید، بلکه فقط یک مصلحت را از دست می‌دهید و یا یک مفسده غیر لازمه الاجتناب نصیب شما می‌شود. پس خود تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند که این نهی، نهی تحریمی باشد.

۳. بعلاوه همراهی اثم و عدوان و عطف عدوان به اثم دلالت بر حرمت اعانه بر اثم می‌کند، عدوان قطعاً حرام است، یعنی تعاون بر عدوان چیزی است که مثل تعاون بر برّ که گفتیم قطعاً مستحب است، این کأنّ روشن است تعاون بر عدوان حرام مسلم و واضح و آشکار است و ما این را میدانیم و قطعاً برای ما روشن است که عدوان و تعدی به حق الناس جایز نیست، همین که اثم به عدوان عطف شده و همراه با عدوان آمده است، این قرینه بر این است که نهی از تعاون بر اثم یک نهی تحریمی است.

سوال:

استاد: ما در اینجا حرمت اعانه علی الاثم را داریم نه حرمة الاثم، در آنکه گناه حرام است بحثی نداریم، ما می‌گوییم با توجه به موضوع که عبارت از اثم است و عدوان و مبعوضیتی که این دارد و آیه از اعانه بر آن را نهی کرده است، تناسب این حکم و موضوع اقتضا می‌کند که این نهی، نهی تحریمی باشد.

ما وقتی این موضوع را نگاه می‌کنیم می‌گوییم تناسب دارد نهی تحریمی به آن تعلق بگیرد نه نهی تنزیهی، ما یک نهی می‌بینیم که به اثم تعلق گرفته است، وقتی این موضوع را تحلیل می‌کنیم، می‌گوییم آنچه با آن مناسب است حرمت است و مبعوض شارع است و شارع می‌خواهد این تحقق پیدا نکند، این تناسب بین اثم و عدوان با مبعوضیتی که عند الله و عند الشارع دارد...

پس تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند که نهی تحریمی باشد نه اینکه از آن نهی تنزیهی کرده باشد، نهی مسلم است، ما لا تعاونوا علی الاثم را داریم، نهی از تعاون و اعانه بر اثم را داریم، اشکال شده است که نهی تحریمی نیست و نهی

تنزیهی است، یعنی کراهت را می‌رساند. ما می‌گوییم موضوع وقتی با این حکم سنجیده می‌شود اقتضا می‌کند این نهی تحریمی باشد نه کراهتی.

۴. ذیل آیه: «إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»، این آیه با نهی تنزیهی سازگار نیست، می‌گوید این کار را نکنید، به همه نهی‌ها بر می‌گردد. و قرینه است بر اینکه این نهی، نهی تحریمی است.

۵. قرینه پنجم عقل است، عقل به نحو قطعی حکم می‌کند بر اینکه اعانه بر ارتکاب اثم قبیح است، یعنی عقل این را می‌فهمد که اگر چیزی مبعوض و ناپسند باشد و مفسده داشته باشد، مفسده به حدی که لازمة الاجتناب باشد هر قدمی برای ترویج و اعانه بر این حرام است.

این قرائن بر نهی تحریمی دلالت می‌کند.

نتیجه اینکه اشکال دوم به آیه وارد نیست

«والحمد لله رب العالمین»